گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهیدان رحمان، مجتبی و حمید استکی

کرسی مجلس سکوی شهادت رحمان و مجتبی بود

علیرضا محمدی

بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱، سه برادر از خانواده استکی به مجلس شورای اسلامی راه یافتند. این سه اما در یک زمان نماینده نشدند. ابتدا رحمان که انقلابی شناخته‌شده‌ای بود، از سوی مردم شهر کرد به مجلس راه یافت. چند صباحی خدمت کرد تا اینکه در هفتم تیر ۱۳۶۰ همراه بهشتی و یارانش آسمانی شد. سپس برادرش مجتبی در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس برگزیده شد و راه برادر را در خدمت به مردم ادامه داد. مجتبی متولد سال ۳۴ بود و آن زمان ۲۶ سال داشت. این نماینده جوان تنها چند ماه در کرسی مجلس حضور یافت و او نیز در اول دی ۱۳۶۰ توسط ضدانقلاب ترور شد. نوبت به فریدون دیگر برادر خانواده رسید تا در سال ۶۱ از سوی مردم راهی مجلس شود. دو سال بعد از شهادت مجتبی، خانواده استکی یک شهید دیگر نیز تقدیم کرد و «حمید» کوچک‌ترین پسر خانواده در سن ۱۸ سالگی در عملیات خیبر به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با فریدون استکی، گذری بر زندگی و مجاهدت‌های این سه برادر شهید دارد که ماحصلش را پیش رو دارید.

شهید رحمان استکی

در خانواده چند برادر بودید، جو خانواده شما موقع انقلاب چطور بود؟

ما هشت برادر بودیم که سه نفر به شهادت رسیدند و دو نفر هم مرحوم شدند. یک خانواده متوسط و مذهبی داشتیم. پدرمان مرحوم رضا استکی کاسب بود. صبح به صبح به مغازه‌اش می‌رفت تا نان حلالی دربیاورد. در بین برادرها رحمان که متولد سال ۱۳۲۹ بود، فرهنگی بود و به جهت سطح سواد و معلوماتش، در موضوع انقلاب فعال‌تر بود. به تبع ایشان ما هم به اندازه وسع‌مان شرکت داشتیم. رحمان یک سری کلاس‌های خانگی آموزش احکام و قرآن و جلسات دعا برگزار می‌کرد و در خلال این جلسات، فعالیت‌های سیاسی انجام می‌داد. می‌توانیم بگوییم که از حیث فعالیت‌های انقلابی، ایشان در سطح استان شناخته شده بود. بعد از پیروزی انقلاب هم مسئولیت‌های متعددی برعهده گرفت. مدتی مسئول آموزش و پرورش استان چهار محال و بختیاری شد. بعد هم در انتخابات مجلس شرکت کرد و در لیست حزب جمهوری اسلامی وارد مجلس شد.

شهید رحمان در حزب جمهوری اسلامی هم فعالیت می‌کرد؟

نه فقط رحمان که باقی برادرها هم در این حزب بودیم. فعالیت در حزب جمهوری اسلامی در ادامه فعالیت‌های انقلابی بود. رحمان حشر و نشری با چهره‌هایی مثل شهید بهشتی داشت. چون کلامی شیوا داشت، اغلب در جلسات حزب یا سایر مراسم، مجری می‌شد و جلسه را مدیریت می‌کرد.

خصوصیات اخلاقی‌شان چطور بود؟

یک انقلابی به تمام معنا بود. متانت رفتار داشت و به درد مردم می‌رسید. بیشتر توجهش به روشنگری قشر جوان مانند دانش‌آموزان و دانشجوها بود. هم در زمان حیاتش و هم بعد از شهادتش بارها از دوستان شنیدیم که دست نیازمندان را می‌گرفت و هر کس به ایشان کاری را ارجاع می‌داد، سعی می‌کرد به اندازه وسعش آن مشکل را برطرف کند. یک آشنایی برای‌مان تعریف می‌کرد که روزی مشکلم را با شهید رحمان مطرح کردم. چشمی گفت و رفت. فکر کردم خواست من را از سرش باز کند اما چند روز بعد خود شهید به در خانه‌مان آمد و یک پاکت به من داد و گفت همین اندازه توانستم برای شما تهیه کنم. ان‌شاءالله که مشکل‌تان برطرف شود. آن بنده خدا می‌گفت اصلاً فکرش را نمی‌کرد که رحمان خواسته مرا به یاد داشته باشد، در حالی که او از همان روز پیگیر کار من شده بود. از این موارد در زندگی شهید زیاد وجود دارد. هر کس هر مشکلی داشت ولو اختلافات خانوادگی و... به رحمان مراجعه می‌کرد و او هم سعی در رفع مشکلش داشت.

موقع شهادت رحمان شما کجا بودید؟ آخرین دیدارتان کی بود؟

من آن زمان دوره احتیاط سربازی را در کردستان و سردشت می‌گذراندم. خدمتم را دوران طاغوت کرده بودم اما چون جنگ شروع شد، خواستند که برای دوره احتیاط خودمان را معرفی کنیم. از فروردین سال ۶۰ تا مهرماه من در کردستان بودم. دقیقاً یادم نیست بار آخر کی رحمان را دیدم. خب ایشان هم نماینده بود و بیشتر در تهران حضور داشت. او در مرکز بود و من در غرب کشور. وقتی خبر شهادتش رسید، من در منطقه بودم. یک هفته بعد از شهادتش توانستم به شهر کرد برگردم.

واکنش مردم نسبت به شهادت رحمان چه بود؟

خب ایشان یک فرد شناخته شده در شهر کرد و فراتر از آن در سطح استان به شمار می‌رفت. مردمدار هم بود و همه او را دوست داشتند. واقعاً نبودش یک فقدان بزرگ محسوب می‌شد. مردم محبت زیادی نشان دادند و شهادتش انعکاس زیادی در استان داشت. در آن زمان اگر می‌خواستید چند شخص شاخص از حیث فعالیت انقلابی در استان چهار محال و بختیاری اسم ببرید، رحمان یکی از آنها بود.

رحمان موقع شهادت متأهل بود؟

بله، بعد از انقلاب ازدواج کرد و موقع شهادت یک فرزند پسر و یک توأمی داشت. پسر دومش بعد از شهادت رحمان به دنیا آمد.

بعد از رحمان، مجتبی وارد مجلس شد. از ایشان بگویید. چند سالش بود و دوره نمایندگی‌اش چقدر طول کشید؟

مجتبی متولد سال ۳۴ و یک سال و خرده‌ای از من کوچک‌تر بود. کمی بعد از حادثه هفتم تیر (یک یا دو ماه بعد) انتخابات میان‌دوره‌ای برگزار شد و مجتبی انتخاب شد. خیلی هم دوره نمایندگی‌اش طول نکشید و اول دی ۶۰ به شهادت رسید. شاید کلاً سه یا چهار ماه نماینده بود. با مجتبی به خاطر فاصله سنی کم‌مان، رابطه نزدیکی داشتیم. ایشان هم مثل رحمان فرهنگی بود و دست خیر داشت. در کارها بسیار سختکوش و جدی بود. قبل از نمایندگی مدتی فرماندار یکی از شهرهای اطراف شهر کرد شد. بعد وارد آموزش و پرورش شد و سرآخر هم که به مجلس راه یافت و به شهادت رسید.

جایی خواندم که مجتبی در مشهد به شهادت رسیده است، در حالی که ایشان نماینده شهر کرد بود. چطور شد که منافقین ایشان را آنجا ترور کردند؟

مجتبی پیش از شهادت به همراه تعدادی از مسئولان شهر کرد مثل حاج‌آقا تقوی امام جمعه شهر، شهید جعفرزاده فرماندار و چند نفر دیگر برای سرکشی به جبهه می‌روند. چند روزی آنجا می‌مانند و موقع بازگشت تصمیم می‌گیرند برای زیارت به مشهد بروند. از اینجا به بعد دقیق خبر ندارم که منافقین آنها را شناسایی و تعقیب کرده بودند یا اینکه در مشهد متوجه ماهیت و مسئولیت‌شان می‌شوند. به هر حال روزی که آنها می‌خواستند برگردند، مجتبی و شهید اصغرزاده زودتر از محل اسکان‌شان خارج می‌شوند و در اتومبیل منتظر باقی نفرات می‌مانند. در همین لحظه یک منافق نارنجکش را داخل اتومبیل می‌اندازد و این دو به شهادت می‌رسند. در زمان شهادت تنها دو ماه از ازدواج مجتبی می‌گذشت. ضارب او و شهید اصغرزاده بعدها دستگیر و اعدام شد.

> مجتبی و شهید اصغرزاده زودتر از محل اسکان‌شان خارج می‌شوند و در اتومبیل منتظر باقی نفرات می‌مانند. در همین لحظه یک منافق نارنجکش را داخل اتومبیل می‌اندازد و این دو به شهادت می‌رسند. در زمان شهادت تنها دو ماه از ازدواج مجتبی می‌گذشت

شهید حمید استکی

شهید مجتبی استکی

پس خانواده شما در عرض شش ماه دو برادر از دست داد، یکی که پدر دو فرزند بود و دیگری که تازه داماد بود.

بله، واقعاً شرایط سختی بود. مخصوصاً برای مادرمان. پدرمان سال ۵۹ و قبل از شهادت رحمان و مجتبی به رحمت خدا رفت. مادرمان مرحومه فرنگیس ریاحی سال ۷۹ فوت کرد. طبیعتاً برای ایشان خیلی سخت بود. هرچند بعد از مدتی عزاداری سعی کرد با صبر و متانت با موضوع شهادت بچه‌ها برخورد کند و شکر خدا توانست به خودش مسلط باشد.

اتفاق نادری است که از یک خانواده دو برادر پشت سر هم به مجلس بروند و هر دو شهید شوند، سپس نوبت به برادر سوم برسد که راهی مجلس شود. چه انگیزه‌هایی باعث می‌شد که برادرها راه دیگری را در مجلس ادامه دهند؟

بعد از شهادت مجتبی من در انتخابات میان‌دوره که اواخر سال ۶۱ برگزار شد شرکت کردم و نماینده مردم شهر کرد در مجلس شدم. به نوعی یک برادر که شهید می‌شد دیگری جایش را در مجلس می‌گرفت. هدف هم خدمت بود. یعنی آن زمان معیارها فرق داشت. جنگ بود و همگی هم و غم‌مان پیشبرد انقلاب و مسئله دفاع مقدس بود. متأسفانه الان برخی از مسئولان اصلاً سنخیتی با انقلاب ندارند، چه برسد که بخواهند خدمتی انجام دهند. رحمان و مجتبی آدم‌هایی بودند که هدف‌شان خدمت به انقلاب و محرومان بود. چه در مجلس یا خارج از آن همین هدف را دنبال می‌کردند. من هم سعی کردم دنباله‌روی آنها باشم. بنده تا پایان دوره دوم مجلس شورای اسلامی افتخار خدمت به مردم در مجلس را داشتم.

به سومین شهید خانواده بپردازیم. حمید متولد چه سالی بود؟ چطور بچه‌ای بود؟

حمید متولد سال ۱۳۴۴ و ورزشکار بود. باستانی کار می‌کرد و یک جوان رشید و پرانرژی بود. از ابتدای تشکیل بسیج عضو آن شد و در گشت‌ها و ایست و بازرسی‌ها شرکت می‌کرد. یادم است در ستاد نماز جمعه هم فعال بود. در کل حمید به فعالیت‌های میدانی و عملیاتی علاقه داشت. بعد از شروع جنگ از اوایل دفاع مقدس به جبهه رفت. چند بار مجروح شد و بعد از بهبودی دوباره به منطقه برگشت.

زمانی که حمید به جبهه می‌رفت، دو برادرش به شهادت رسیده بودند، مادر مخالفتی با اعزام ایشان نداشت؟

به جهت مادر بودنش طبیعتاً نگران بود، خصوصاً که قبلاً داغ دو پسرش را دیده بود ولی مخالفت جدی نداشت. استدلال حمید این بود که ما هم باید مثل باقی مردم دین‌مان را به انقلاب و موضوع جنگ ادا کنیم. اگر دو برادرم به شهادت رسیده‌اند، من هم وظیفه‌ای دارم و نمی‌توانم دست روی دست بگذارم. مادر هم قبول می‌کرد و به‌رغم نگرانی‌هایش به او اجازه رفتن می‌داد.

حمید در چه تاریخی به شهادت رسید؟

۱۶ اسفند ۱۳۶۲ در جریان عملیات خیبر با اصابت گلوله مستقیم دشمن در جزیره مجنون به شهادت رسید. موقع شهادت ۱۸ سال داشت و سال آخر هنرستان بود. با شهادت او طی دو سال و نیم، خانواده ما سومین شهیدش را تقدیم کرد.

به نظر شما چه انگیزه‌هایی باعث می‌شد یک خانواده سه فرزندش را یکی بعد از دیگری رهسپار راهی کند که احتمال خطر و شهادت داشت؟

همان انگیزه‌هایی که باعث شد انقلاب کنیم، همان‌ها هم باعث می‌شد تا برای حفظ این نظام و انقلاب تلاش کنیم. قدم برداشتن در چنین مسیری باعث می‌شد فقدان برادرها قابل تحمل باشد وگرنه برای یک مادر از دست دادن سه فرزند آن هم در کمتر از سه سال مسئله کمی نیست. همان‌طور که عرض کردم متأسفانه اکنون انگیزه‌های انقلابی برای برخی از مردم و مسئولان کمرنگ شده است. چون خود ما کار فرهنگی خوبی انجام نداده‌ایم و برخی از جریان‌ها هم سعی کرده‌اند تا ارزش‌های دیگری را جایگزین اهداف و ارزش‌های انقلاب کنند. مردم باید بدانند و یادشان باشد که حدود ۳۰۰ هزار شهید برای هدفی خون‌شان ریخته شده است. در آن صورت است که انگیزه‌های انقلابی دوباره رخ نشان می‌دهد و می‌توان با تأسی به این انگیزه‌ها و ارزش‌ها، بر مشکلات غلبه کرد. زنده نگه داشتن یاد شهدا قدمی شایسته در این مسیر است که نباید از آن غفلت کنیم.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۳۴

یادکرد

۲ خاطره از کربلای ۵ در گفت‌وگو با ۲ رزمنده دفاع مقدس

استحکاماتی که با قدرت ایمان بسیجی‌ها فتح می‌شد

فریده موسوی

دی ماه ۱۳۶۵ برای بسیاری از رزمندگان دفاع مقدس مملو از خاطرات است. در این ماه عملیات بزرگ کربلای ۵ انجام گرفت که به جهت بزرگی و طولانی شدن زمانش، یکی از عملیات خاص دفاع مقدس به شمار می‌رود. بسیجی‌های زیادی در این عملیات شرکت کردند و برخی از گردان‌ها طی چند نوبت بازسازی شده و دوباره به میدان نبرد بازگشتند. متن زیر دو خاطره از کربلای ۵ در گفت‌وگو با دو رزمنده حاضر در این عملیات است که تقدیم حضورتان می‌کنیم.

اعزام خارج از نوبت

راوی: رزمنده جانباز اکبر یاراحمدی

من قبل سال ۶۵ در عملیات کربلای یک حضور داشتم. در این عملیات به طور جزئی مجروح شدم و به خاطر کارهای شخصی که داشتم، تا مدتی نمی‌خواستم به جبهه برگردم. نیروی بسیجی بودم و در کفاشی کار می‌کردم. مشکلاتی برایم در محل کار ایجاد شده بود که مزید برعلت، فکر جبهه و جنگ را مدتی از ذهنم دور ساخته بود.

وقتی سپاه محمد(ص) اعزام شد، دلم هوایی شد باز به جبهه بروم. کمی بعد عملیات کربلای ۴ انجام گرفت و خیلی زود تمام شد. شایعاتی از جبهه‌ها شنیده می‌شد که دلسردکننده بود. بعد گفتند عملیات دیگری آغاز شده است. از قرار این بار فرماندهان می‌خواستند به هر طریقی شده بصره را به تصرف نیروهای خودی دربیاورند. (ما این طور شنیده بودیم) چون خودم رزمنده بودم، اخبار عملیات را از زبان برخی از دوستان می‌شنیدیم. کربلای ۵ عاشورایی تمام‌عیار بود. خیلی از بچه‌ها برای شرکت در این عملیات از قبل رفته بودند و خیلی‌های دیگر هم در تداوم عملیات به جبهه می‌رفتند. روزی یکی از دوستان به من گفت فلانی تو نمی‌خواهی به جبهه بروی؟ گفتم معمولاً عملیات‌ها چند روز اول شلوغ است و بعد همه چیز فروکش می‌کند. اما او گفت کربلای ۵ با عملیات دیگر فرق دارد و دشمن خیلی فشار وارد می‌کند.

خلاصه من هم هوایی شدم و یکباره تصمیم گرفتم با او بروم. رفتیم و به واسطه آشناهایی که داشتیم، در لشکر ۱۰ ورود کردیم و به پنج ضلعی رفتیم. دیدن استحکامات دشمن در منطقه و اینکه چطور بچه بسیجی‌ها آنها را فتح کرده‌اند، آدم را شگفت‌زده می‌کرد. بهمن ماه بود که رفتم و فکر می‌کردم زود برمی‌گردم ولی اسفندماه عملیات تکمیلی کربلای ۵ انجام گرفت و من هم توفیق شرکت در آن را یافتم و تقریباً تا عید سال ۶۶ در منطقه ماندم.

لشکر شکست‌خورده

راوی: رزمنده رضا نورمحمدی

موقع عملیات کربلای ۵ من ۱۹ سال داشتم. قبلش در سال ۶۲ به جبهه رفتم اما چون پدرم سال ۶۳ مرحوم شد، سرپرستی خانواده به عهده من گذاشته شد و تا سال ۶۵ نتوانستم به جبهه برگردم. ششمین سال جنگ یک اعزام سراسری انجام گرفت و من هم دوباره به جبهه برگشتم. در عملیات کربلای ۴ ما را سوار ایفاهایی کردند تا به منطقه عملیاتی برسانند اما به مقصد رسیده یا نرسیده گفتند عملیات لغو شده و باید برگردیم.

خیلی ناامیدکننده بود. فکر می‌کردم توفیق نداشتیم که نتوانستیم به عملیات ورود کنیم. خبر نداشتیم که دو هفته بعد کربلای ۵ شروع می‌شود و باید در آن شرکت کنیم. خلاصه چند روزی در مقرهای پشتیبانی بودیم تا اینکه گفتند عملیات دیگری در پیش است. در دفاع مقدس سابقه نداشت دو عملیات بزرگ به فاصله چند روز از هم انجام بگیرد. ما را دوباره به خط مقدم بردند و جزو نیروهای موج دوم وارد عمل شدیم. خدایا! آن چیزی که می‌دیدم باورکردنی نبود. انبوه تانک‌ها و ادوات و ماشین‌های دشمن توسط رزمنده‌ها منهدم شده و کنار جاده روی هم تلنبار شده بود. آدم وقتی آن همه آهن‌پاره را می‌دید، به وعده نصرت الهی ایمان پیدا می‌کرد. همه آنها توسط قدرت ایمان رزمنده‌ها نابود شده بود و گرنه که دشمن از حیث تجهیزات از ما برتر بود ولی انگیزه و روحیه بالای بچه‌ها، نیرویی بود که دشمن روی آن حساب نکرده بود. همین نیرو باعث شد تیپ‌ها و لشکرهای زرهی دشمن مقابل رزمنده‌های کم سن و سال قد خم کنند و شکست بخورند.

> آن چیزی که می‌دیدم باورکردنی نبود. انبوه تانک‌ها و ادوات و ماشین‌های دشمن توسط رزمنده‌ها منهدم شده و کنار جاده روی هم تلنبار شده بود. آدم وقتی آن همه آهن‌پاره را می‌دید، به وعده نصرت الهی ایمان پیدا می‌کرد. همه آنها توسط قدرت ایمان رزمنده‌ها نابود شده بود

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

								۴
۵	۹		۴	۸				
				۲				۳
					۷	۳		
۸	۱	۷						
			۶		۵	۹		
۱								
		۴	۹				۸	
	۳	۹	۷				۱	

۶	۱	۴	۷	۶	۸	۶	۴	۴
۴	۷	۶	۱	۴	۶	۴	۶	۸
۶	۴	۸	۴	۶	۴	۶	۷	۱
۷	۸	۶	۶	۱	۶	۴	۴	۴
۶	۴	۶	۴	۶	۴	۸	۱	۷
۱	۴	۴	۸	۴	۷	۶	۶	۶
۴	۶	۱	۶	۴	۶	۴	۴	۶
۸	۶	۴	۴	۷	۴	۱	۶	۶
۶	۶	۷	۶	۸	۱	۴	۴	۶

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۸۳۳

	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ن	ی	گ	ن	س	■	گ	ن	ل	ا	ب	■	ا	س	م
۲	ت	■	و	ا	■	ی	ر	و	ن	ت	■	خ	و	س	ر
۳	■	ت	ا	ب	م	و	■	ش	■	ه	ی	ر	■	ک	د
۴	ط	ر	ش	■	ا	و	ا	■	ن	ا	د	ا	ن	■	ا
۵	ی	ن	■	ن	ه	ی	م	ا	م	■	ز	ی	■	ن	و
۶	ن	ا	ب	■	ه	ر	■	ل	ک	ت	■	خ	ی	■	ی
۷	ت	■	ر	ن	■	ب	ا	ت	و	ب	ا	■	ه	ل	چ
۸	■	ت	ک	ف	گ	ن	ه	■	پ	■	د	ن	ک	ا	ی
۹	چ	و	ک	■	ف	■	ر	ز	■	ت	■	م	ی	■	س
۱۰	ه	ک	■	پ	■	ت	■	ا	م	ش	■	ا	م	ل	ف
۱۱	ل	ا	ب	و	■	ی	ن	ز	ن	ه	ا	چ	■	ر	ا
۱۲	د	■	ه	ل	ح	ا	ر	■	ز	د	ن	■	ت	ا	ل
۱۳	خ	م	■	ی	س	ز	■	غ	■	ه	ز	ی	ن	م	■
۱۴	ت	ر	ا	پ	■	غ	ی	ل	ب	ت	■	و	ی	■	خ
۱۵	ر	س	ه	■	ی	و	ل	ه	د	■	س	ن	ا	ک	س

از راست به چپ

■ ۱- دریا- بزرگ‌ترین رود امریکا- آب بسته ■ ۲- سومین شهر بزرگ ژاپن- گاو تبتی- چشم‌پوشی اختیاری طلبکار از طلب خود ■ ۳- ایمن- یک مجموعه کامل- از اشکال هندسه فضایی ■ ۴- پسوند خریدار- دسته‌ای از اعضای یک حزب- فرمان تیراندازی ■ ۵- نامرتبط- قلق- دستبند ■ ۶- ورزش کشتی ترکمنی- نوعی خط خوشنویسی- خدایا ■ ۷- کنایه زدن- درد و رنج- حمله و یورش- جا و زمین آذری ■ ۸- تارها و رشته‌های گیاهی- پروانه عاشق دلسوخته آن است- نوراندک ■ ۹- قدم یک‌پا- درشت و ضخیم- خروس مازنی- دیروز عرب ■ ۱۰- مژده‌دادن- سید و مولا- تمیز و پاک ■ ۱۱- نمک سازگار با غده تیرویید- ورق کاغذ- سومین شهر بزرگ سوئد ■ ۱۲- پارچه‌ای با الیاف طلا- پیرمردی که شب اول سال مسیحی لباس نو و شیرینی و اسباب‌بازی برای کودکان می‌آورد- درخت انگور ■ ۱۳- مدرسه بزرگان- پروفسور حیوانات- کلمه‌ای برای اطاله کلام ■ ۱۴- از ابزار- خو و الفت- حدادی ■ ۱۵- باران اندک- مؤسس حزب فاشیسم- جور

از بالا به پایین
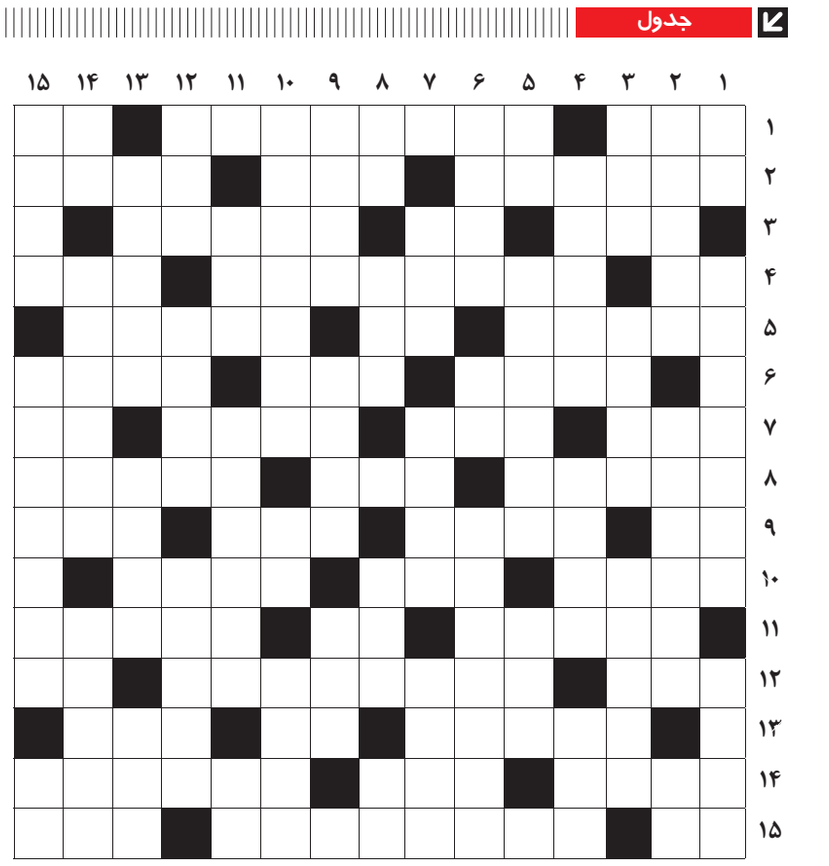
■ ۱- آش- عموی پیامبر(ص)- پدر قابوس‌وشمگیر ■ ۲- عنوان دوازده نقیب حضرت عیسی- نام امیر نوایی، ادیب دوره تیموریان- سایه ■ ۳- جنگ- راندن و سوق دادن- رادار ■ ۴- سوره هشتم قرآن- ترشی آزمایشگاه- بخشش ■ ۵- نیزه کوتاه- رویکرد- خودداری کردن ■ ۶- قانون مغولی- سست و وارفته- از ده فیلم برتر جهان با نقش آفرینی آنتونی کویین ■ ۷- حرکتی در فوتبال برای تصاحب توپ- خاور- اسلحه قدیمی ساخت چک ■ ۸- حرف دهن‌کجی- چاق- حرف استثنا- پل چوبی ■ ۹- نژاد عرب- واحدی برای زمان- جزیره دوگانه ■ ۱۰- تکراری و خسته‌کننده- دندان ناپایدار- در حال وزیدن ■ ۱۱- پوشاک بدون آستین- فرهنگستان بیگانه- صدازدن طلبکارانه ■ ۱۲- سخن بیهوده- خوب و حسن- دروغ آذری ■ ۱۳- از تیم‌های فوتبال باشگاهی پرتغال- فیلسوف نوبل برده انگلیسی- حشره مزاحم ■ ۱۴- مساوی- صنعت جهانگردی- تلخکامی ■ ۱۵- احساسی در پوست- تب مالت- دریا